

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۸

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال سیزدهم، شماره ۵۰، تابستان ۱۳۹۸

بررسی سندی روایت امام هادی علیه السلام در معرفی مادر امام مهدی علیه السلام

ج. اد جعفری^۱

چکیده

مهدویت از آموزه‌های معروف و معتبر در اسلام است. اعتقاد به ولادت امام مهدی علیه السلام به عنوان امام دوازدهم یکی از اساسی‌ترین عقاید شیعه است. در میان موضوعات مرتبط با ولادت ایشان بحث از هویت مادر امام مهدی علیه السلام اهمیت ویژه‌ای دارد. یکی از مستندات بیانگر این موضوع حدیث امام هادی علیه السلام در مورد جریان مادر امام قائم علیه السلام است. این حدیث در سه کتاب دست‌اول شیعه آمده است. این تحقیق با بررسی اعتبار این سه کتاب و سند آنها نشان می‌دهد در میان این سه کتاب دو کتاب *کمال‌الدین* شیخ صدوق و *غیبت* شیخ طوسی معتبرند؛ اما اعتبار کتاب *دلائل‌الامامه* طبری قابل اثبات نیست. در میان دو کتاب معتبر نیز سند روایت کتاب *کمال‌الدین* معتبر نیست؛ اما سند کتاب *غیبت* شیخ طوسی صحیح است. از این رو می‌توان گفت حدیث امام هادی علیه السلام که جریان رومی بودن ملیت مادر امام زمان علیه السلام و به اسارت درآمدن ایشان را بیان می‌کند در کتابی معتبر و با سندی صحیح به ما رسیده است و جریانی معتبر است.

واژگان کلیدی

مادر امام زمان علیه السلام، نرجس خاتون، محمد بن بحر شیبانی، بشر بن سلیمان نخاس.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده حج و زیارت قم (javad1350jafari@gmail.com).

احادیث متعددی در مورد هویت مادر امام عصر علیه السلام در کتاب‌های حدیثی شیعه نقل شده است. این احادیث را می‌توان به چهار گروه حدیثی تقسیم کرد. گروه نخست روایاتی که اهل غرب و رومی بودن مادر ایشان را بیان می‌دارد. گروه دوم روایاتی که به طور مطلق از کنیز بودن مادر امام زمان علیه السلام خبر می‌دهد. گروه سوم روایاتی که کنیز سیاه بودن ایشان را بیان می‌کند و گروه چهارم روایاتی که از خانه‌زاد بودن و ولادت مادر امام مهدی علیه السلام در منزل حضرت حکیمه خاتون خبر می‌دهد. البته برخی ادعاهای بی‌سند نیز وجود دارد مانند مریم دختر زید حسینی که خصیبی در *الهدایة الکبری* آورده ولی در تحقیق حاضر خارج از بحث است.

برخی از این گروه‌ها با برخی دیگر قابل جمع است. گروه دوم که کنیز بودن ایشان را بیان کرده است با گروه اول که رومی بودن ایشان را بیان می‌کند قابل جمع است زیرا در روایت رومی بودن به این مسئله اشاره شده است که وی اسیر شد و به صورت کنیز فروخته شد. نعمانی در کتاب *غیبت* خود روایتی آورده که به هر دو ویژگی کنیزی و اسارت اشاره دارد. گروه دوم و سوم و چهارم نیز با هم قابل جمع هستند. می‌تواند کنیزی سیاه در خانه حضرت حکیمه خاتون متولد شود؛ اما روایت سوم و چهارم با روایت اول در تعارض است و باید رفع تعارض شود. بحث در مورد هر چهار گروه روایات از حد یک مقاله خارج است. از این‌رو در این مقاله تنها به بررسی سندی روایت امام هادی علیه السلام پرداخته می‌شود.

مقالاتی در مورد مادر امام زمان علیه السلام به رشته تحریر درآمده است. مقاله «واکاوی در هویت و زندگی مادر امام زمان علیه السلام»؛ (شهبازیان و صفری فروشانی، انتظار موعود، ش ۳۷) که اصلاً به بحث رومی بودن ایشان پرداخته است. مقاله «بررسی تاریخی گزارش شیخ صدوق درباره نرجس خاتون»؛ (اصلانی، مشرق موعود، ش ۷) که تنها به بحث جنگ‌های در آن دوران پرداخته و به سند حدیث پرداخته است. مقاله «برگ‌هایی از تاریخ روم مادر امام زمان علیه السلام»؛ (سید، کمال؛ انتظار موعود، ش ۲) این مقاله تنها به تاریخ روم در آن عصر پرداخته. مقاله «حدیث‌شناسی مهدویت (مادر امام زمان علیه السلام)»؛ (طبسی؛ انتظار موعود، ش ۲) این مقاله به بحث سندی پرداخته؛ اما تنها دو نفر از راویان را بررسی کرده و از دیگر راویان ذکری به میان نیاورده است.

برخی کتاب‌ها به صورت ویژه به بحث از مادر امام عصر علیه السلام پرداخته‌اند که همگی کتاب‌های عمومی هستند و وارد مباحث سندی نشده‌اند؛ در سال‌های اخیر به همت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی کتابی با عنوان *پژوهشی نو درباره مادر امام زمان علیه السلام* نوشته ناهید طیبی منتشر

شده که به سند روایت امام هادی علیه السلام پرداخته است؛ اما این کتاب نیز تنها به بررسی دو راوی آخر حدیث پرداخته است و به راویان دیگر سند اشاره‌ای نکرده است. از این رو ضروری است سند این روایت بررسی گردد؛ زیرا یکی از اشکالات عمده به حدیث حاضر اشکال سندی است. هرچند اعتبار یک روایت را از راه‌های متعددی غیر از سند آن می‌توان بررسی کرد؛ اما هدف این تحقیق بررسی سندی روایت است یعنی واکاوی نام تک تک راویان این گزارش در کتاب‌های رجالی برای دست یافتن به میزان اعتبار ناقلان این حدیث.

خلاصه متن حدیث

به لحاظ طولانی بودن متن روایت، ذکر همه آن مقاله نمی‌گنجد. خلاصه جریان چنین است که بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی با سند خود از شخصی به نام محمد بن بخر شیبانی نقل می‌کنند که در سال ۲۸۶ قمری در حرم کاظمین علیه السلام فردی به نام بشر بن سلیمان را ملاقات کرده است. شغل بشر خرید و فروش برده بوده و از موالیان امام هادی و امام عسکری علیه السلام و همسایه آنها در «سرمن‌رای» بوده است. بشر می‌گوید: در خانه خود بودم و پاسی از شب گذشته بود که «کافور» خادم امام هادی علیه السلام مرا به نزد امام علیه السلام خواند. وقتی به منزل امام علیه السلام رفتم ایشان برای خرید کنیزی به من مأمورت داد. نامه‌ای سر بسته به خط و زبان رومی همراه ۲۲۰ دینار داد و فرمود: به بغداد برو و ظهر فلان روز در معبر (ساحل یا پل) رودخانه فرات حاضر شو و چون قایق‌های اسیران آمدند، تمام روز شخصی به نام عمر بن یزید برده فروش را از دور زیر نظر بگیر تا این که کنیزی را که صفتش چنین است برای فروش عرضه بدارد. چون آن کنیز را دیدی این نامه را به او بده و خریداری نما. من چنین کردم و کنیز را خریداری کرده و به منزلی در بغداد بردم. کنیز به من گفت: من ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر، پادشاه روم هستم و مادرم از فرزندان حواریون است. بعد جریان ناکامی مراسم عقدش را گفت و این که در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وی را از حضرت مسیح علیه السلام خواستگاری کرده و به عقد امام حسن عسکری علیه السلام درآورده است. چند شب بعد خواب حضرت زهرا علیه السلام را دیده است که همراه حضرت مریم علیه السلام آمده و از وی خواسته تا مسلمان شود و بتواند در خواب امام عسکری علیه السلام را ببیند. وی بعد از آن شب که مسلمان شده هر شب امام عسکری علیه السلام را خواب دیده است. سپس جریان اسارتش را بازگو می‌کند که با راهنمای امام عسکری علیه السلام به صورت ناشناس در لباس خدمت گزاران با سپاهی که به جنگ مسلمانان می‌رفته همراه شده است و به اسارت درآمده و برای فاش نشدن هویتش خود را «نرجس» نامیده است. زبان عربی را نیز به سفارش

پدربزرگش از مترجم وی آموخته است.

بشردادامه می‌دهد: چون با او به سامرا برگشتم، به محضر مولایمان امام هادی علیه السلام رسیدم. امام علیه السلام فرمود: من می‌خواهم به تو لطفی کنم، کدام را بیشتر دوست می‌داری، ده هزار درهم یا بشارتی که در آن برای تو شرافت ابدی است؟ گفت: بشارت. امام علیه السلام فرمود: بشارت می‌دهم به فرزندتی که شرق و غرب دنیا را مالک می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید همان گونه که پر از ظلم و جور شده است. سپس امام هادی علیه السلام فرمود: ای کافور! خواهرم حکیمه را فرا بخوان. چون حکیمه آمد، امام علیه السلام فرمود: این اوست، حکیمه او را زمانی طولانی در آغوش کشید و از دیدار او بسیار خوش حال شد، بعد مولای ما به او فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به منزل خود ببر و واجبات و مستحبات را به وی بیاموز که او همسر ابو محمد علیه السلام و مادر قائم علیه السلام است.

منابع حدیث

روایت امام هادی علیه السلام در سه کتاب از کتاب‌های دست اول و مرجع شیعه با سند نقل شده است. در دوران بعد کتاب‌های متعددی این روایت را از این سه کتاب نقل کرده‌اند.^۱ کتاب اول که قدیمی‌ترین آنهاست کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمة* است که مرحوم شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ قمری) آن را تألیف کرده است. در اعتبار کتاب و انتساب آن به شیخ صدوق هیچ شکی وجود ندارد. کتاب *کمال‌الدین* جزء سه کتاب معتبر و مستقل در مورد غیبت و مهدویت است.

کتاب دوم کتاب *الغیبه یا الغیبه للحجه* است که مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ قمری) آن را نوشته است. در اعتبار این کتاب و انتساب آن شیخ طوسی هیچ بحثی نیست و این کتاب نیز جزء سه کتاب معتبر و مستقل در مورد غیبت و مهدویت است.

کتاب سوم کتاب *دلائل‌الامامه* است که با نام‌های *مسند فاطمه* و *مناقب فاطمه* و *ولدها* نیز از آن یاد شده است. گفته‌اند این کتاب را ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی نوشته است. برخلاف دو کتاب پیشین در اعتبار این کتاب و نویسنده آن سخن فراوان است.

۱. برای نمونه کتاب‌هایی که این حدیث را از کتاب *کمال‌الدین* شیخ صدوق نقل کرده‌اند از این قرارند: منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، نیلی؛ نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، فیض؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، شیخ حرّ، مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، بحرانی؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام، جزائری، جامع احادیث الشيعة، بروجردی.

سند حدیث

با توجه به نقل این حدیث در سه کتاب سند هر کدام به صورت جداگانه بررسی می گردد.

سند کتاب کمال الدین و تمام النعمه

شیخ صدوق سند را چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى. الْوَشَّاءِ
الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيُّ
قَالَ: ... فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ... قَالَ ... أَنَا بِشُرْبُيْنِ سُلَيْمَانَ التَّخَّاسِ... (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش: ج ۲، ۴۱۷)

چنان که پیش تر اشاره شد در اعتبار کتاب کمال الدین و وثاقت نویسنده آن مرحوم شیخ صدوق (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۳۸۹، شماره ۱۰۴۹) اختلافی وجود ندارد. از کتاب و مؤلف که بگذریم، پنج راوی در سند حدیث قرار دارد که به ترتیب بررسی می گردد.

راوی اول: محمد بن علی بن حاتم نوفلی

وی استاد شیخ صدوق است و شیخ صدوق از ایشان هفت حدیث نقل کرده است. علاوه بر حدیث حاضر پنج حدیث دیگر در کمال الدین و یک حدیث هم در عیون اخبار الرضا علیه السلام آورده است. شیخ صدوق از وی با این عنوان ها یاد کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ الْبُوفَكِيِّ (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش: ج ۱، ۱۷۶، ح ۳۴) و
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ (همان، ج ۲، ۳۵۲، ح ۵۱) و مُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ (همو: ۴۱۷، ح ۱) و أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (همو: ۴۳۷، ح ۶) و مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ
بِالْكَرْمَانِيِّ (همو: ۴۵۴، ح ۲۱) و أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ
(همو: ۴۷۳، ح ۲۳) و أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ (ابن بابویه، ۱۳۷۸ ق: ج ۱، ۹۵، ح ۱۴).

غیر شیخ صدوق کسی از ایشان حدیث نقل نکرده است و نامی از ایشان در مصادر اولیه

۱. محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ابو جعفر نزیل الری شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان و کان ورد بغداد سنة خمس و خمسين و ثلاثمائة و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السن.

۲. بوفک قرية من قرى نيسابور؛ و في بعض النسخ «محمد بن علي بن حاتم البرمکی» و في بعضها «النوفلي»

۳. في بعض النسخ المصححة صححه بقلم أحمر بالبوفکی.

رجال وجود ندارد؛ بنابراین فردی ناشناس (مهمل) است. تعداد نقل شیخ صدوق نیز به اندازه کثرت نمی‌رسد تا مایه توثیق ایشان شود. البته از ترضی شیخ صدوق می‌توان دریافت که وی امامی بوده است اما دلیلی بر وثاقت یا مدح وی در کتب شیعه دست نیست.

در کتب اهل سنت از فردی با عنوان الحسین (الحسن) بن محمد بن محمد بن علی بن حاتم. متوفای ۴۰۳ قمری (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۹، ۵۷) نام برده شده که در نیشابور راوی سنن ابی داود بوده وی استاد حاکم نیشابوری و ابوبکر بیهقی است و حاکم می‌گوید: به دعوت بزرگان به نیشابور آمده بود تا سنن را برایشان نقل کند و ما از پدرش و جدش حدیث نوشتیم. (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ۵۸) نام پدر وی که حاکم از وی حدیث شنیده شباهت زیادی به راوی مورد بحث دارد اما شرحی از او در دست نیست. تنها نشان می‌دهد خاندانی است که چند نسل محدث دارد.

نتیجه: این راوی امامی اما ناشناس است.

راوی دوم: ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی

شیخ صدوق تنها در *کمال‌الدین* از طریق نوفلی سه حدیث از ایشان نقل کرده است. (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۲، ۳۵۲، ح ۵۱۷؛ ۴۱۷، ح ۱؛ ۴۵۴، ح ۲۱) در کتاب‌های دیگر از ایشان حدیثی یافت نشد. در کتاب‌های رجال شیعه نام ایشان نیامده است. از ایشان روایات زیادی هم نقل نشده تا موجب وثاقت و اطمینان گردد. مرحوم علی اکبر غفاری در پاورقی کتاب *کمال‌الدین* می‌نویسد:

خطیب در کتاب تاریخش، احمد بن عیسی را عنوان کرده و گفته «ثقه» است و در رجب ۳۲۲ یا ۳۲۳ وفات کرده است. (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۲، ۳۵۲)

آن چه در *تاریخ بغداد* آمده چنین است:

احمد بن عیسی بن سکین بن عیسی بن فیروز، ابوالعباس شیبانی بلدی، در بغداد ساکن بود و همان‌جا از هاشم بن قاسم و محمد بن معدان و سلیمان بن سیف که هر دو حرانی بودند و اسحاق بن زریق رسانی و زبیر بن محمد زهاوی حدیث نقل می‌کرد. از وی نیز ابوبکر شافعی و محمد بن اسحاق وراق و ابوالحسن دارقطنی و ابو حفص بن

۱. و قد سماه أبو عبد الله الحاكم وَحده الحسن، وقال: كتبنا عن أبيه، وعن جده، وقدم نيسابور بمسألة جماعة من الأشراف والعلماء ليحدثهم بالشنن، وعقد له المجلس في الجامع، فمرض وورد إلى وطنه بالطائزان، فتوفي في ربيع الأول.

شاهین و یوسف بن عمر قواس و دیگران حدیث نقل کرده‌اند. وی «ثقه» بود. ابوالقاسم ازهری از احمد بن ابراهیم بن حسن به ما خبر داد که ابوالعباس احمد بن عیسی بن سکین بلدی که به ما حدیث نقل کرد در جمادی الاولی سال ۳۱۵ بر ما وارد شد و گفت ابوهاشم بن قاسم حرانی نقل کرد برای من. همچنین احمد بن محمد عنیقی، گفت: عبدالله بن محمد بن عبدالله شاهد نقل کرد برای ما که احمد بن عیسی بن سکین بلدی در رجب سال ۳۲۲ از دنیا رفت. عبدالله بن ابوالفتح از طلحه بن محمد بن جعفر و سمسار هم از صفار به من خبر دادند از ابن قانع که ابن سکین بلدی در واسط به سال ۳۲۳ از دنیا رفت. ابن قانع اضافه کرد در رجب. آن دو گفتند برای کاری به واسط رفته بود و آنجا از دنیا رفت. و این از اولی به صحت نزدیک تر است و خداوند آگاه تر است. (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق: ج ۵، ۴۶۱، شماره ۲۲۹۹)

هرچند این راوی علاوه بر نام در کنیه (ابوالعباس) و بغدادی بودن مشترک با راوی مورد بحث است؛ اما نداشتن لقب «الوشاء» این اتحاد را تضعیف می‌کند. به ویژه وقتی راوی دیگری با لقب «الوشاء» معرفی شده است که علاوه بر نام پدرانیش تاریخ وفاتش نیز با راوی مورد اشاره مرحوم غفاری متفاوت است.

کتاب تاریخ الاسلام چنین می‌آورد:

احمد بن عیسی بن محمد بن عبدالله ابوالعباس و شَاء. آخرین راوی از عیسی زُغْبِه است. محمد بن احمد بن ابراهیم بن احمد حدّاد مصری از وی روایت کرده است. تاریخ ابن یونس دیده شود. (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۳۸۲)

اما توضیح بیشتری در مورد راوی ارائه نکرده است. کتاب تاریخ ابن یونس نیز که وی ارجاع می‌دهد، اکنون در دست نیست و آنچه جمع‌آوری و تحت عنوان تاریخ ابن یونس احیاء شده است،^۱ اطلاعاتی از این راوی را ندارد.

ابن حجر عسقلانی^۲ نقل می‌کند که ابو عمر دانی وی را «مُقْرِیءٌ مُتَّصِدِّرٌ»^۱ معرفی کرده است.

۱. أن نصه الرئيسي مفقود و ما هو موجود منه الآن قد تم اقتباسه من المصادر التي نقلت عنه و لذا ينتفي البحث عن النسخ الخطية للكتاب و أما الكتاب الحاضر الذي قام بجمعه و تحقيقه و إردافه بفهارس فنية الدكتور عبدالفتاح فتحي عبدالفتاح، أستاذ قسم التاريخ الإسلامي و الحضارة الإسلامية في كلية دارالعلوم - جامعة القاهرة، فقد طبع لأول مرة عام ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۰م من قبل «دار الكتب العلمية» ببيروت في مجلدين: الأول: تاريخ المصريين، في ۷۲۸ صفحة و الثاني: تاريخ الغبراء، في ۵۶۸ صفحة.

۲. ابن حجر وی را با این عنوان معرفی می‌کند: «احمد بن عیسی بن محمد بن عبدالله بن عسامة بن فرح ابوالعباس الكندي الكتبي الصوفي المقرئ المعروف بابن الوشاء التنيسي».

از مَسَلَمَه بن قاسم نیز نقل می‌کند که گفته حدیث فراوانی از وی نوشته شده است. جامع علم بود و اصحاب حدیث به نزدش رفت و آمد می‌کردند. برخی وی را توثیق کرده‌اند و برخی تضعیف کرده‌اند. نقطه ضعفی که از وی نقل کرده است، نقل احادیث شاذی است که کسی آنها را نقل نکرده است و ناشناخته‌اند. ابن حجر می‌گوید دارقطنی وی را به دلیل نقل روایات باطل،^۲ تضعیف کرده است. سپس ابن حجر می‌گوید من خود یک روایت باطل از او یافتیم و توضیح می‌دهد که منظورش روایت «النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ» است. وی بین سال‌های ۳۳۸ یا ۳۴۴ از دنیا رفته است. (ابن حجر عسقلانی، ۲۰۰۲م: ج ۱، ۵۷۱، شماره ۶۹۸)^۳

عبدالله بن عدی ابو احمد جُزْجَانِي معروف به ابن عدی و ابن القطان، حافظ و نویسنده کتاب *الکامل فی معرفة الضعفاء* است. وی متوفای ۳۶۵ قمری است و از شاگردان راوی مورد بحث است و دست کم هفت روایت از وی در کتابش آورده (ابن عدی، ۱۴۱۸ق: ج ۳، ۴۶۹؛ ج ۶، ۸۲؛ ج ۸، ۱۹۷ و...) و هرگز وی را تضعیف نکرده است. بلکه از عبارتی اعتماد وی نیز استفاده می‌شود. (ابن عدی، ۱۴۱۸ق: ج ۸، ۱۹۷)^۴

عثمان بن عمرو معروف به ابن اخی النجاد، فقیه شافعی در بغداد^۵ از دیگر شاگردان ابن راوی است و از وی حدیث نقل کرده است. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۰، ۸) حدیث نقل شده نیز حدیثی است که عایشه از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ». نتیجه: با توجه به آن چه گذشت می‌توان راوی را امامی موثق و از اساتید حدیث نامید و تضعیفات را ناشی از اجتهاد در محتوای روایات دانست که نسبت به اوصاف مثبت نقل شده از وی اعتبار کمتری دارد.

۱. استادی که بر صدر مجلس می‌نشیند و برای دیگران روایت می‌خواند و نقل می‌کند.

۲. روایاتی که نمی‌توان محتوای آن را پذیرفت و بدان ملتزم شد.

۳. این کتاب ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲)، خلاصه کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) است؛ یعنی اسم راویانی را که در تهذیب الکمال مزی (متوفی ۷۴۲) بوده در این کتاب نیابده است و اسامی که در میزان نبوده و خود اضافه کرده با علامت (ز) مشخص نموده است. این راوی نیز از افزوده‌های ایشان است.

۴. قَالَ السَّبْخِيُّ: وَكُنَّا نَنْظُرُ أَنْ هَذَا الْحَدِيثُ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى أَنَّ الْخَرَاجَ بِالضَّمَانِ» لَمْ يَرَوْهُ عَنْ مَخْلَدِ بْنِ أَبِي ذَيْبٍ كَمَا ذَكَرَهُ الْبُخَارِيُّ أَيْضًا حَتَّى حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوَشَاءُ.

۵. هرچند وی مورد بحث در اصل مصری و اهل تنیس است. «معجم البلدان، ج ۲، ۵۱: تَيْسُ: بكسر تين و تشديد النون، و ياء ساكنة، و السنين مهملة: جزيرة في بحر مصر قريبة من البر ما بين الفرما ودمياط»؛ اما نقل قاضی بغداد از وی نشان می‌دهد وی در بغداد نیز بوده و شاید به همین دلیل شیخ صدوق از وی به عنوان «بغدادی» یاد کرده است.

راوی سوم: احمد بن طاهر القمی

شیخ صدوق از این راوی نیز تنها در کتاب *کمال الدین* از طریق نوفلی و وشاء سه حدیث نقل کرده است. (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۲، ۳۵۲، ۵۱۷؛ ج ۱، ۴۵۴؛ ج ۲۱) در کتاب های دیگر از ایشان حدیثی یافت نشد. در کتاب های رجال نیز نام ایشان نیامده است؛ بنابراین ایشان نیز ناشناس است. از وی روایات زیادی هم نقل نشده تا موجب وثاقت و اطمینان گردد.

مرحوم غفاری در *پاورقی کمال الدین* می آورد: احمد بن طاهر فمهمل و فی بعض النسخ «احمد بن عبدالله». (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۲، ۳۵۲) اما از پیگیری احمد بن عبدالله نیز نتیجه ای حاصل نشد. البته احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب *محاسن* نوه ای به نام احمد بن عبدالله دارد که استاد مرحوم کلینی است. از لحاظ طبقه حدیثی مشکلی ندارد اما بعید به نظر می رسد از ایشان با عنوان قمی یاد شود.

یکی از اساتید مرحوم نجاشی (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۸۸) علی بن احمد بن طاهر القمی است. وی معاصر شیخ صدوق و از شاگردان محمد بن الحسن بن الولید است. به لحاظ طبقه راویان امکان دارد پدر وی یعنی احمد بن طاهر القمی راوی مورد بحث باشد؛ اما باز مشکل حل نمی شود زیرا وی نیز شناخته شده نیست.

البته در کتب اهل سنت راوی معرفی شده است که طبقه او با راوی مورد بحث همخوانی دارد. احمد بن عبدالله بن احمد ابو عبیده المقریء که متوفای ۳۲۲ قمری است. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۷۱، ۲۲۹) وی نیز چون ابوالعباس وشاء استاد ابن عدی است و دارقطنی گفته مشکلی ندارد. (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۴۳۸) چون نام وشاء در میان شاگردان وی ذکر نشده به اتحاد این راوی با راوی مورد بحث نمی توان حکم کرد اما احتمال تصحیف «المقری» به «القمی» وجود دارد. نتیجه: راوی ناشناس است.

راوی چهارم: ابوالحسن محمد بن بحر شیبانی

مرحوم کشی از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هجری قمری وی را از غالیان حنیق می داند. (کشی، ۱۳۶۳ش: ۱۴۷، شماره ۲۳۵) ^۱ مرحوم میرداماد در شرح واژه «حنق» می آورد: حنق به معنای متعصب، معاند و خشمگین بر اهل حق است. (کشی، ۱۳۶۳ش: ج ۱، ۳۶۲) ^۲

۱. حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الْكِرْمَانِيُّ الدُّهْنِيُّ التَّرْمَازِيُّ «الرهنی الترماشیری» قَالَ وَكَانَ مِنَ الْغَلَاةِ الْخَنِيقِينَ.
۲. قوله: من الغلاة الحنقيين بفتح الحاء المهملة وكسر النون قبل القاف، أي المتعصبين المعاندين المتغيبين على

ابوغالب زراری (متوفای ۳۶۸ قمری) در مورد وی سخنی ندارد.^۱ مرحوم شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ قمری) در دو جای کتاب *علل الشرایع* برای وی «رحمه الله» (ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش: ج ۱، ۲۰، باب ۱۸) و «رضی الله عنه» (ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش: ج ۱، ۲۱) آورده که با غالی بودن او به معنای فساد عقیدتی در تعارض است به خصوص اگر از غالیان متعصب و معاند باشد.

ابن غضائری از دانشمندان قرن پنجم (متوفای ۴۵۰ قمری) تعصبی در غالی بودن وی گزارش نمی‌کند و تنها می‌گوید:

محمد بن بحر الرهني الشيباني أبو الحسين الترماشيري ضعيف، في مذهبه ارتفاع. (ابن غضائری، ۱۳۶۴ ش: ۹۸، شماره [۱۴۷]-۳۲)

نکره آوردن ارتفاع نشان از کمی میزان غلو وی نزد ابن غضائری دارد. اما شاگردش شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ قمری) در کتاب *رجال* از فعل «رمی» استفاده کرده و آن را هم مجهول آورده است «یرمی» یعنی غالی بودن وی را تضعیف کرده و می‌گوید: «محمد بن بحر الرهني، یرمی بالتفویض». (طوسی، ۱۳۷۳ ش: ۴۴۷، شماره ۶۳۵۶ - ۱۰۶) یعنی این لقب به وی نسبت داده شده است. شیخ طوسی در کتاب *فهرست خویش* مطلب را روشن‌تر عنوان کرده یعنی از ایشان تجلیل کرده و غلو وی را تنها یک اتهام می‌داند و می‌نویسد: محمد بن بحر الرهني، من أهل سجستان وکان من المتکلمین وکان عالماً بالأخبار و فقیهاً، إلا أنه متهم بالغلو؛ وله نحو من خمس مائة مصنف ورسالة وکتبه موجودة أكثرها ببلاد خراسان. (طوسی، ۱۴۲۰ ق: ۳۹۰، شماره ۵۹۹)

مرحوم نجاشی (متوفای ۴۵۰ قمری) شاگرد دیگر ابن غضائری که کتاب خود را بعد از شیخ طوسی نوشته به طور کامل غالی بودن وی را رد کرده است. احادیث وی را سالم می‌داند و از منشأ چنین انتسابی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌نویسد:

أهل الحق. قال في الصحاح: الحنق الغيظ والجمع حنق كجبل و جبال وقد حنق عليه بالكسر أي اغتاط فهو حنق.

۱. در کتاب *پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (علیه السلام)* (طیبی، ناهید، پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (علیه السلام) ۴۸) ادعا شده که ابو غالب زراری محمد بحر را متهم به غلو بیان کرده است. در حالی که این سخن اشتباه است و متن نقل شده بیان سید محمد علی موحد ابطحی (متوفای ۱۳۸۱ شمسی) نویسنده کتاب *تاریخ آل زراره* است نه سخن ابو غالب زراری. (تاریخ آل زراره و شرح رساله ابی غالب الزراری، سید محمد علی موحد ابطحی، ج ۱، ۶۴) ۲. محمد بن بحر الشیبانی المعروف بالرهني رحمة الله.

محمد بن بحر الرهني أبو الحسين الشيباني: ساكن نرماشير من أرض كرمان. قال بعض أصحابنا: إنه كان في مذهبه ارتفاع وحديثه قريب من السلامة ولا أدري من أين قيل ذلك. له كتب... قال لنا أبو العباس أحمد بن علي بن العباس بن نوح: حدثنا محمد بن بحر بسائر كتبه ورواياته. (نجاشي، ۱۳۶۵ ش: ۳۸۴، شماره ۱۰۴۴)

مهم است که راوی کتاب‌های محمد بن بحر برای نجاشی استادش ابن نوح سیرافی است که نجاشی در مورد وی می‌گوید «مُتَقَنَّاً لَمَّا يَرُويهِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۸۶، شماره ۲۰۹) یعنی مطالب محکم و صحیح را روایت می‌کرد. از این رو بعید است که کتاب‌ها و روایات فردی غالبی را نقل کند. این خود می‌تواند قرینه‌ای بر سلامت عقیده وی باشد. در جای دیگر نجاشی می‌گوید: فارس بن سلیمان که «شیخ من أصحابنا وکثیر الأدب و الحدیث» است، از اصحاب محمد بن بحر الرهني بوده و از وی اخذ حدیث کرده است. (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۳۱۰، شماره ۸۴۹)^۱ این بیان نیز دست کم سلامت وی را نشان می‌دهد.^۲

ابن داود (زنده در ۷۰۷ قمری) نام وی را در قسمت دوم کتابش که ویژه راویان ضعیف و ناشناس است (ابن داود حلی، ۱۳۴۲ ش: ۴۱۳)^۳ می‌آورد. اما نکته تازه‌ای نقل نمی‌کند و همان عبارت کتاب‌های قبلی است. (ابن داود حلی، ۱۳۴۲ ش: ۵۰۰، شماره ۴۱۸)^۴ همچنین نام وی را در ردیف غالیان ذکر می‌کند. (ابن داود حلی، ۱۳۴۲ ش: ۵۴۱)

علامه حلی (متوفی ۷۲۶ قمری) نیز نام وی را در قسمت دوم کتاب رجالش که مخصوص راویان ضعیف است (حلی، ۱۴۱۱ ق: ۱۹۷)^۵ می‌آورد و همان کلمات شیخ طوسی و مرحوم نجاشی را نقل می‌کند و توقف در احادیث وی را اختیار می‌کند و می‌گوید: «و الذی أراه التوقف فی حدیثه». (حلی، ۱۴۱۱ ق: ۲۵۲، شماره ۲۶)^۶

۱. فارس بن سلیمان أبو شجاع الأرجاني: شیخ من أصحابنا، کثیر الأدب و الحدیث، صحب یحیی بن زکریا النرماشیری و محمد بن بحر الرهني و أخذ عنهما.

۲. عجیب است که نویسنده کتاب پژوهشی نو درباره مادر امام زمان علیه السلام عنوان «شیخ من أصحابنا و کثیر الأدب و الحدیث» را از زبان نجاشی برای محمد بحر نقل کرده (طیبی، ناهید، پژوهشی نو درباره مادر امام زمان علیه السلام، ۴۹) که اشتباه فاحشی است.

۳. أتبعه بالجزء الثاني المختص بالمجروحين والمجهولين.

۴. محمد بن بحر الرهني و في نسخة بالدال المهملة لم [جخ] يرمى بالغلو والتفويض [غض] ضعيف، في مذهبه ارتفاع [جش] قيل في مذهبه ارتفاع وحديثه قريب من السلامة ولا أدري من أين قيل ذلك.

۵. القسم الثاني من كتابنا الموسوم بخلاصة الأقوال في معرفة الرجال و هذا القسم مختص بذكر الضعفاء و من أرد قوله أو أقف فيه.

۶. محمد بن بحر: بالباء المنقطة تحتها نقطة و الحاء المهملة و الراء الرهني بالراء المضمومة و النون بعد الهاء أبو

آیت‌الله خوبی به دفاع از غالی بودن وی پرداخته و گفته شاید نجاشی کتاب کشی را ندیده که چنین قضاوت کرده است و می‌افزاید هرچند ضعف راوی ثابت نشد اما وثاقتش نیز ثابت نیست. از این رو مجهول الحال است. (خوبی، بی‌تا: ج ۱۶، ۱۳۳)

البته از توصیفی که نجاشی در حق وی آورده که شیخ اصحاب ما با او رفت و آمد داشته و از او اخذ حدیث کرده حسن او بلکه توثیق او را می‌توان استفاده کرد. آقای خوبی احتمال داده که نجاشی از سخن کشی اطلاع نداشته است؛ اما این احتمال قابل پذیرش نیست زیرا این احتمال نیز وجود دارد که نجاشی سخن کشی را دیده ولی نپذیرفته است؛ زیرا نجاشی در مورد کشی چنین اظهار نظر می‌کند که: «له کتاب الرجال کثیر العلم و فیه أغلاط کثیره» (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۳۷۲، شماره ۱۰۱۸)؛ یعنی بسیاری از حرف‌های کشی را اشتباه می‌داند.

یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶ قمری) از نویسندگان رجال اهل تسنن نیز از محمد بن بحر رهنی نام برده و وی را منسوب به رهنه از روستاهای کرمان می‌داند و می‌گوید وی در نرماسیر کرمان ساکن بوده است. حموی می‌آورد: فضل و دانش محمد بن بحر به ویژه در علم فقه معروف بود. سپس از ابن نحاس (احمد بن محمد بن اسماعیل النحاس ابوجعفر مصری متوفای ۳۳۷ قمری) سخنی شبیه سخن نجاشی نقل می‌کند که «برخی از یاران ما گفته‌اند در مذهبش ارتفاعی است در حالی که حدیث او به سلامت نزدیک است و نمی‌دانم از کجا چنین اشتباهی رخ داده است» و از استادش رشیدالدین نقل می‌کند که «محمد بن بحر فردی تیزهوش و با حافظه بود و در هشت هزار حدیث بحث می‌کرد. حفظیات وی زیاد بود و عمر طولانی کرد اما دنبال چیزهای عجیب می‌رفت و کسی که دنبال عجایب رود به دروغ می‌افتد». می‌گوید در حالی که من کتاب بدع او را دیدم و چیز عجیبی نداشت. وی عالم به انساب و اخبار مردم بود. شیعه بود در مذهبش غالی بود. (حموی، ۱۴۱۴ ق: ج ۶، ۲۴۳۴، شماره ۱۰۰۴) با آن که وی را

الحسین الشیبانی سکن نرماسیر من أرض کرمان قال الشيخ الطوسي ره إنه من أهل سجستان و كان من المتكلمين و كان عالما بالأخبار فقيها و له نحو من خمسمائة مصنف و رسالة و قال النجاشي قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حديثه قريب من السلامة قال و لأدري من أين قال ذلك و قال ابن الغضائري إنه ضعيف في مذهبه ارتفاع و الذي أراه التوقف في حديثه.

۱. محمد بن بحر رهنی أبو الحسین الشیبانی و الرهنی، بالراء المهملة و النون، منسوب إلى رهنه - قرية من قرى کرمان و كان يسكن نرماسیر من أرض کرمان و هو یکنی أبا الحسین، شیبانی الأصل معروف بالفضل و الفقه. قال ابن النحاس في كتابه: قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع، و حديثه قريب من السلامة، و لأدري من أين قيل. قال شيخنا رشید الدین: كان لقنا حافظا یذاکر بثمانیة آلاف حدیث غیر أنه کثر حفظه و تتبع الغرائب و عمّر و من طلب غرائب الحدیث کذب. قال: و وقفت علی کتابه «البدع» فما أنکرت فیه شیئا و عند الله علمه؛ و كان عالما بالأنساب و أخبار الناس شیعی المذهب غالیا فیه، له تصانیف فی أخبار الشیعة منها: کتاب سماه کتاب «نحل العرب»

شیعه و غالی می‌نامد اما وی را فقیه و با فضل می‌داند و نظر استادش در نقل عجایب را رد می‌کند و می‌گوید من کتاب او را دیدم و مطلب عجیبی نداشت.

حموی تصریح می‌کند که محمد بن بحر از معمران بوده است. از این رو قابل پذیرش است که وی در سال ۲۸۶ قمری با «نخاس» دیدار کرده باشد و در سال ۳۸۵ قمری یعنی ۹۹ سال بعد، آن را برای محمد بن عبدالله شیبانی نقل کند. (طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۸۹) همچنین زنده باشد تا استاد نجاشی یعنی ابن نوح که متوفای ۴۱۰ قمری است وی را درک کرده و از وی حدیث نقل کند. از این رو تاریخ وفاتی که برای پیش از ۳۳۰ قمری برای وی گفته شده نمی‌تواند صحیح باشد. همچنین آنچه در مقاله استاد طبسی آمده است که «ایشان از معمران شمرده نشده است» (طبسی، ۱۳۸۰: ۲۶۴) صحیح نیست و پیرو آن این احتمال که «افرادی در سند بوده و ذکر نشده است» (همو) نیز احتمال قابل پذیرشی نخواهد بود. سخن نویسنده کتاب *پژوهشی نو درباره مادر امام زمان* نیز که با تفصیل بیشتری معمر بودن وی را رد کرده است (طیبی، ۱۳۹۲ش: ۶۰) و بر این اساس پذیرفتن ملاقات ابوالفضل شیبانی (در سند شیخ طوسی) را با محمد بحر سخت دانسته است (طیبی، ۱۳۹۲ش: ۶۵) باطل خواهد بود.

صفدی (متوفای ۷۶۴ قمری) نیز در *الوافی بالوفیات خلاصه‌ای* از مطالب یاقوت حموی را آورده است. (صفدی، ۱۴۲۰ق: ج ۲، ۱۷۵)

ابن حجر عسقلانی (متوفی: ۸۵۲ قمری) نیز در *لسان المیزان* در مورد محمد بن بحر از تاریخ ری نقل می‌کند که وی از اساتید و عالمان شیعه بود و کتاب‌هایش در خراسان موجود بود و در آن جا جایگاه ویژه‌ای داشت. غلو او را با «قیل» نقل می‌کند و وی را عالم به ادبیات و لغت می‌داند و می‌گوید قبل از سال ۳۳۰ از دنیا رفته است. (ابن حجر عسقلانی، ۲۰۰۲م: ج ۷، ۶، شماره ۶۵۲۸)^۱ بنابراین اهل سنت نیز دانشمند و نویسنده بودن وی را قبول دارند و وی را از بزرگان شیعه و دارای پایگاهی ویژه می‌دانند و این که چیز عجیبی نقل کند نمی‌پذیرند.

از بررسی کلمات نویسندگان شیعه و سنی می‌توان وثاقت وی را اثبات کرد زیرا ممکن نیست کسی که موثق نیست جزء اساتید و بزرگان یک منطقه شود و جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. غلو نیز علاوه بر مراتب داشتن و روشن نبودن معنای دقیق آن برای داوری کردن، تنها توسط قدما

۱. محمد بن بحر بن سهل الشیبانی السجستانی [أبو الحسین] ذكره أبو الحسن بن بانويه في تاريخ الري وقال: شيخ من من شيوخ الشيعة يكنى أبا الحسين وكان من علمائهم وله تصانيف بخراسان وكان مكينا عندهم و سكن بعض قرى کرمان. قال: و قيل وكان في مذهبه غلو و ارتفاع وكان قويا في الأدب و اللغة روى عنه الخطابي في «غريب الحديث» وكان سمع من سعد بن عبد الله بن بطة و مات قبل الثلاثين و الثلاث مئة.

نقل شده و متأخرانی مانند مرحوم نجاشی آن را نفی کرده‌اند. چنان که محمد حائری مازندرانی نیز گفته است:

سخن ابن غضائری و کشی عجیب نیست زیرا اکثر دانشمندان ما نزد این دو نفر جزء غلات هستند تعجب در این است که چرا متأخران از این دو فرد تبعیت کرده‌اند.
(مازندرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۳۷۷، ۲۵۰۴)

علاوه بر این، بنا به گزارش نجاشی فرد غالی مانند ابوالقاسم علی بن احمد کوفی در رد محمد بن بحر شیبانی کتاب نوشته است که خود می‌تواند دلیل نفی غلو از محمد بن بحر باشد.
(نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۶۵، شماره ۶۹۱)^۱
نتیجه: راوی امامی ثقة است.

راوی پنجم: بشر بن سلیمان نخّاس

بشر، با کسره باء و سکون شین (مامقانی، بی‌تا: ج ۱، ۱۷۱) نخّاس، فتحه نون و تشدید خاء یعنی برده فروش. (مامقانی، بی‌تا: ج ۱، ۲)
از این راوی در مصادر اولیه رجال نام نبرده‌اند. هر آن چه نیز در مصادر متأخر وجود دارد برداشت از همین روایت مورد بحث است. البته این امر هم جای تعجب ندارد زیرا بشر بن سلیمان نه فقیه بوده، نه محدث و نه وکیل و نایب امام. وی تنها همسایه امام هادی و امام عسکری علیه السلام بوده که چون برده فروش بوده مسائل شرعی این کار را به خوبی از امامان علیهم السلام فراگرفته بود. در عین حال مورد اعتماد این دو امام همام علیهم السلام بوده است و برخی از اسرار را از ایشان شنیده بود. از این رو طبیعی است که نام وی در سند احادیث نباشد و کسی از وی چیزی نقل نکند.
و حیدر بهبهانی می‌نویسد:

بشر بن سلیمان النخّاس من ولد ابی ایوب الانصاری احد موالی ابی الحسن و ابی محمد علیه السلام هوالذی امره ابوالحسن علیه السلام بشراء ام القاسم علیها السلام و قال علیه السلام فیه: أنتم ثقاتنا أهل البيت وانی مرکبک و مشرفک بفضیلة تسبق بها سایر الشیعة. (استرآبادی، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ۵۰)

محمد حائری مازندرانی (مازندرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ۱۵۲، شماره ۴۵۶) و سید محسن امین

۱. علی بن أحمد أبوالقاسم الكوفي، رجل من أهل الكوفة كان يقول: إنه من آل أبي طالب و غلا في آخر أمره و فسد مذهبه و صنف كتباً كثيرة أكثرها على الفساد... كتاب الرد على محمد بن بحر الرهني.

(امین، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ۵۷۳) نیز کلام ایشان را نقل می‌کند. محدث نوری (نوری، ۱۴۲۹ق: ج ۲۵، ۱۹۲، شماره ۳۰۶) و شیخ علی نمازی (نمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۳۱، شماره ۲۱۱۹) نیز شبیه همین کلام را دارد.

از بیان این بزرگان روشن می‌شود کلمات آمده در روایت را باید نشان جلالت قدر ایشان دانست. این امر را مرحوم مامقانی به صراحت بیان می‌کند؛ یعنی بعد از نقل کلام وحید بهبهانی می‌نویسد:

فالرجل حينئذ من الثقات والعجب من إهمال الجماعة ذكره مع ما هو عليه من الرتبة.
(مامقانی، بی‌تا: ج ۱، ۱۷۲، شماره ۱۳۲۰)

آیت‌الله خوبی در معجم رجال الحدیث دو اشکال را بیان می‌کند و می‌نویسد:

لكن في سند الرواية عدة مجاهيل، على أنك قد عرفت فيما تقدم أنه لا يمكن إثبات وثاقة شخص برواية نفسه. (خوبی، بی‌تا: ج ۴، ۲۲۳، شماره ۱۷۴۴)

اما اشکال اول که وجود راویان مجهول الحال در سند است هرچند بنا به احتمال‌های داده شده تصحیح می‌گردد؛ اما در بررسی سند شیخ طوسی به همین شخص، مشکل سند تا این راوی رفع خواهد شد. اشکال دوم نیز که اثبات وثاقت از کلام خود راوی است، وارد نیست زیرا وثاقت وی تنها از بیان خود او استفاده نمی‌شود بلکه گزارشی که محمد بن بحر به عنوان یک عالم و نویسنده بزرگ ارائه می‌دهد بیان گر مقام شامخ بشر بن سلیمان است؛ زیرا محمد بن بحر می‌گوید: در هوای بسیار گرم با آن که پیرمردی پشت خمیده بود به زیارت حرم امام کاظم علیه السلام آمده بود و پیشانی و هر دو کف دستش پینه سجده داشت؛ یعنی شیعه و اهل عبادت بودندش روشن بود؛ و به برادرزاده اش که کنار مزار همراه او بود می‌گفت: عمویت به واسطه علوم شریف و غیب‌های دشواری که آن دو سید به وی یاد داده‌اند به شرف بزرگی رسیده است، علمی که جز امثال سلمان همانند آن را فرا نگرفته‌اند. این مسائل را برای راوی نقل نمی‌کند بلکه راوی خود می‌شنود پس بحث نقل فضائل خود برای راوی نیست. هم‌چنین می‌گوید: از اهل ولایت مردی را نمی‌یابد که سزّش را به وی بسپارد. پس معلوم است اسراری را درک کرده است. این سخنان را به گونه‌ای ادا می‌کند که فرد عالمی مانند محمد بن بحر مشتاق او می‌شود با اینکه با او سخن نمی‌گوید اما محمد بن بحر پیش رفته و می‌گوید: من به ولایت و شرافت جایگاه آن دو در امامت و وراثت سوگند یاد می‌کنم که من جوایب علوم و طالب آثار آنها هستم و به جان خودم سوگند که حافظ اسرار آنان باشم؛ اما بشر این سوگند و تأکید را نمی‌پذیرد و از او

مطالبه مدرک می‌نماید که باز نشان دقت بشر است. لذا می‌گوید: اگر در گفتارت راست‌گو هستی آن آثاری که از راویان اخبار آنان داری بیاور؛ و وقتی کتاب‌ها و روایت‌های آن را واری می‌کند، اذعان می‌کند که راست می‌گویی؛ یعنی معلوم می‌شود بشر فرد خبره و عالم به اخباری بوده است که احادیث را بررسی کرده و حکم به صداقت او کرده است. بعد از اطمینان خود را معرفی می‌کند و جریان را نقل می‌نماید. در جریان نقل شده نیز عظمت انصار را نقل می‌کند نه شخص خود را تا حمل به تعریف نفس شود بنابراین اساساً از آن چه آقای خوئی فرموده‌اند بیگانه است و دلیل سوءظن به ایشان نمی‌شود.

نتیجه: از گزارش محمدبن بحر معلوم می‌شود بشر بن سلیمان فردی امامی و عالم و اهل عبادت بوده است و همین مقدار اگر وثاقت وی را نرساند دست کم حسن وی را ثابت می‌کند.

نتیجه بررسی سند شیخ صدوق

از بررسی سندی معلوم می‌شود این سند (محمدبن علی بن حاتم نوفلی از احمدبن عیسی و شاء از احمدبن طاهر قمی از محمدبن بحر شیبانی) تنها سه بار در تمام آثار شیخ صدوق تکرار شده است. از این رو نمی‌توان آنها را مشایخ و اساتید شیخ صدوق دانست و بدون مشکل تلقی کرد؛^۱ زیرا سه نقل نمی‌تواند نشان شناخت و اعتماد شیخ صدوق به راویان مذکور باشد و باید دلیل دیگری یافت. روایات دارای این سند «مبنای حکم و فتوای فقهی» هم قرار نگرفته‌اند و کسی بر طبق این روایات فتوا نداده است. تا از این راه بتوان اعتباری برای این روایات قائل شد. صرف نقل حدیث هم در کتب روایی که برای استنباط احکام فقهی نوشته شده است دلیل اعتبار آنها نمی‌شود زیرا شکی نیست که روایات غیرمعتبر فراوانی در این کتب آمده است. یک روایت وقتی می‌تواند مقبول واقع شود که براساس آن فتوا داده شده باشد.^۲

این سخن در مورد کلی سند بود؛ اما در مورد تک‌تک راویان باید گفت: راوی اول در کتب رجال ذکر نشده اما ترضی شیخ صدوق امامی بودن وی را اثبات می‌کند. راوی دوم نیز هرچند در کتب رجال شیعه از او یاد نشده است اما کتب اهل سنت نام وی را ذکر کرده‌اند و بر مورد رجوع بودن او و اخذ روایات از او اذعان دارند. کسانی هم که وی را تضعیف کرده‌اند به دلیل ذکر

۱. برخلاف ادعای نویسنده کتاب پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (طیبی، ناهید، پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (ع.ا.س.))، که از راه اساتید شیخ صدوق بودن خواسته آنها را معتبر بداند.

۲. نویسنده کتاب پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (طیبی، ناهید، پژوهشی نو درباره مادر امام زمان (ع.ا.س.)) ادعا کرده این روایات مورد فتوا واقع شده‌اند در حالی که هیچ کدام از روایات مورد ادعای وی مبنای فتوا نبوده است.

فضایل اهل بیت علیهم السلام بوده است. از این رو وی ثقه و مورد اعتماد است. راوی سوم نیز نامی در کتب رجالی ندارد. مگر نسخه بدل احمد بن عبدالله پذیرفته شود و احتمال اتحادش با ابوعبیده المقری تقویت گردد که دارقطنی گفته وی مشکلی ندارد. وثاقت راوی چهارم و پنجم نیز قابل اثبات است و می‌توان به روایت آنها اعتماد کرد. انصاف این است که اثبات مورد اطمینان بودن سه راوی اول دشوار است. از این رو سند شیخ صدوق را نمی‌توان به لحاظ رجالی صحیح دانست. در ادامه به سند شیخ طوسی پرداخته می‌شود.

سند کتاب الغیبة للحجة

شیخ طوسی سند حدیث را در کتاب خود چنین آورده است:

أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرَبْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ^۱ قَالَ قَالَ بِشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ...

اعتبار کتاب الغیبة للحجه و انتساب آن به شیخ طوسی همچنان ثقه و مورد اطمینان بودن ایشان هیچ شکی و بحث ندارد. (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۴۰۳، شماره ۱۰۶۸) این کتاب جزء سه کتاب معتبر و مستقل در موضوع غیبت و مهدویت در میان مصادر اولیه است. از کتاب و مؤلف که بگذریم، چهار راوی در سند حدیث قرار دارد که باید یک به یک بررسی گردد.

راوی اول: جماعه (گروه)

شیخ طوسی جریان مادر امام زمان علیه السلام را از افراد متعددی شنیده و نقل کرده است که از آن افراد با عبارت «جماعت» یاد می‌کند. همه این افراد از شخصی به نام ابوالفضل شیبانی این جریان را شنیده‌اند. این طریق (جماعه عن ابی المفضل) تنها در کتاب امالی شیخ طوسی حدود ۲۸۰ بار تکرار شده است. همین تکرار فراوان نشان اعتماد شیخ الطائفه به این سند است و اعتبار آن را اثبات می‌کند زیرا هرگز فقیهی به عظمت شیخ طوسی به راویان مجهول تا این حد استناد نمی‌کند و یک سند مخدوش را بارها تکرار نمی‌نماید. از این رو اگر ما افراد این جماعت را نیز شناسیم می‌توانیم به اعتبار و ثقه بودن آنها گواهی دهیم. با این حال می‌دانیم که شیخ طوسی دست کم در دو جای کتاب امالی خویش برخی از افراد این «جماعت» را معرفی کرده

۱. فی نسخ الدهني.

۲. محمد بن الحسن بن علي الطوسي: ابو جعفر جليل في أصحابنا، ثقة عين.

است. (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۴۴۵، مجلس ۱۶، شماره ۹۹۵؛ ۴۷۳، مجلس ۱۷، شماره ۱۰۳۲)^۱
 پنج نفر از افراد نام برده شده بدین قرارند: ۱. حسین بن عبیدالله؛ ۲. احمد بن عبدون؛ ۳.
 ابوطالب بن غرور یا عزور؛ ۴. ابوالحسن صقال؛ ۵. ابوعلی حسن بن اسماعیل بن اشناس.
 نفر اول «حسین بن عبیدالله» همان ابن غضائری معروف است که در ثقة بودن وی شکی
 نیست. نجاشی در مورد وی می گوید:

الحسین بن عبید الله بن إبراهيم الغضائری، أبو عبد الله، شیخنا رحمة الله. (نجاشی،
 ۱۳۶۵ش: ۶۹)

استاد نجاشی بودن خود دلیل وثاقت است. (خویی، ۱۴۱۸ق: ج ۷، ۷۰) و عبارت «ثقة،
 لأنه من مشایخ النجاشی» عبارتی پرتکرار در معجم رجال آیت الله خویی است. (خویی، بی تا:
 ج ۱، ۲۵۱؛ ج ۲، ۸۹ و...) ^۳ شیخ طوسی در مورد ابن غضائری می گوید:

الحسین بن عبید الله الغضائری، یکنی أبا عبد الله، كثير السماع، عارف بالرجال وله
 تصانیف ذكرناها في الفهرست، سمعنا منه وأجاز لنا جميع رواياته، مات سنة إحدى
 عشرة وأربعمائة. (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۴۲۵)

وی استاد شیخ طوسی و شیخ اجازه ایشان است که باز نشان جلالت شأن ابن غضائری
 است.

نفر دوم «احمد بن عبدون» است. نجاشی در مورد وی گفته است:

احمد بن عبد الواحد بن احمد البزاز أبو عبد الله شیخنا المعروف بابن عبدون. (نجاشی،
 ۱۳۶۵ش: ۸۷)

چنان که اشاره شد آیت الله خویی همین را دلیل وثاقت اعلام کرده است و می گوید: «و هو
 ثقة لأنه من مشایخ النجاشی». (خویی، بی تا: ج ۲، ۱۴۳) شیخ طوسی در مورد وی می آورد:

احمد بن عبدون المعروف بابن الحاشريكنی أبا عبد الله كثير السماع والروايه سمعنا منه و
 أجاز لنا جميع ما رواه. مات سنة ثلاث وعشرين وأربعمائة. (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۴۱۳)

معلوم می شود ایشان نیز استاد شیخ طوسی و شیخ اجازه ایشان است. از این رو در ثقة

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ، وَأَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوْنٍ، وَأَبُو طَالِبِ بْنِ غُرُورٍ [عَزُورًا]، وَأَبُو الْحَسَنِ الصَّقَّالُ، وَأَبُو
 عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَشْنَاسٍ، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُظَلِّبِ الشَّيْبَانِيُّ...
 ۲. أَنَّ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِوْنٍ ثَقَّةٌ، لِأَنَّهُ مِنْ مَشَايِخِ النِّجَاشِيِّ وَمَشَايِخِهِ كُلِّهِمْ ثَقَاتٌ.
 ۳. بیش از ۳۵ بار تکرار شده است.

بودن ایشان نیز شکی نیست.

نتیجه: علاوه بر کثرت نقل که نشان اعتبار این «جماعت» است. دست کم ثقه بودن دو نفر از این جمع برای ما ثابت است و همین مقدار برای معتبر و ثقه بودن «جماعت» کافی است.

راوی دوم: ابوالفضل شیبانی

کثرت نقل شیخ طوسی از این راوی برای اثبات ثقه بودن ایشان کفایت می‌کند. اشاره شد که شیخ طوسی تنها در کتاب *امالی* حدود ۲۸۰ بار از وی حدیث نقل کرده است. شیخ طوسی هنگام معرفی برخی افراد «جماعت» در کتاب *امالی* استاد و شیخ آنان را با عنوان «ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشیبانی» معرفی کرده است. (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۴۴۵، مجلس ۱۶، شماره ۹۹۵: ۴۷۳، مجلس ۱۷، شماره ۱۰۳۲)

شیخ طوسی در معرفی این راوی در کتاب *فهرست* خود می‌آورد:

محمد بن عبدالله بن المطلب الشیبانی یکی ابا المفضل کثیر الروایة حسن الحفظ غیر آنه ضعفه جماعة من أصحابنا. له کتاب الولادات الطيبة وله کتاب الفرائض وله کتاب المزار وغير ذلك. أخبرنا بجميع روایاته عنه جماعة من أصحابنا. (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۴۰۱)

شیخ طوسی چنان که از کثرت نقلش از این راوی پیداست به وی اعتماد دارد و حافظه او را نیکو می‌داند. البته اشاره می‌کند که برخی وی را تضعیف کرده‌اند ولی از نوع بیانش معلوم است که این تضعیف را نمی‌پذیرد. دلیل این که شیخ طوسی راوی مذکور را به «حسن حفظ» توصیف نموده، اتهامی بوده که نجاشی آن را نقل کرده است. نجاشی می‌نویسد:

محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن الجهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطربن مرة الصغری بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان ابوالفضل. كان سافری طلب الحدیث عمره أصله کوفی وکان فی أول أمره ثبتا ثم خلط ورأیت جل أصحابنا یغمزونه و یضعفونه... رأیت هذا الشیخ وسمعت منه کثیرا ثم توقفت عن الروایة عنه إلا بواسطة بینی و بینة. (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۹۶)

نجاشی اذعان می‌کند که وی راوی «ثبتي» بوده است یعنی حفظ و ذهن او قابل اعتماد بوده است اما مدعی است این ثبات بعدها از بین رفته و وی دچار خلط مطالب شده است. از این رو اغلب اصحاب وی را تضعیف کرده‌اند؛ اما شیخ طوسی این خلط را نمی‌پذیرد و او را دارای حفظی نیکو می‌داند؛ بنابراین شیخ طوسی آن چه را نجاشی دلیل ضعف گرفته نفی کرده است.

البته نجاشی خود معترف است که در نقل بی‌واسطه توقف کرده است و در نقل باواسطه مشکلی نمی‌بیند؛ زیرا می‌تواند دلیلش این باشد که نقل‌های باواسطه به دورانی مربوط می‌شود که وی دچار خلط نشده بوده است. از این رو اگر سخن نجاشی که وی را متهم به خلط در ادامه زندگی‌اش می‌داند پذیرفته شود، باز در حدیث مورد نظر مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا شیخ طوسی این حدیث را از وی بی‌واسطه نقل نکرده بلکه باواسطه گروهی از اساتیدش نقل کرده است پس آنها این حدیث را در دوران «ثبت» بودن او از وی اخذ کرده‌اند. از این رو اشکالی بر مبنای نجاشی نیز متوجه آن نخواهد بود.

در کتاب *رجال* منسوب به ابن غضائری چنین آمده است:

محمد بن عبدالله بن محمد بن المطلب الشیبانی ابوالفضل وضاع کثیر المناکیر. رأیت کتبه فیها الأسانید من دون المتون والمتون من دون الأسانید؛ وأری ترک ما ینفرد به. (ابن غضائری، ۱۳۶۴ش: ج ۱، ۹۸)

اما چنان‌که آیت‌الله خوئی تصریح کرده است انتساب کتاب حاضر به ابن غضائری قابل‌پذیرش نیست؛ بلکه باید گفت مخالفان شیعه این کتاب را ساخته و به وی نسبت داده‌اند. (خوئی، بی‌تا: ج ۱، ۹۶)^۱ از این رو نظرات بیان‌شده در این کتاب اعتبار ندارد و نمی‌تواند ملاک حکم قرار گیرد. آنچه این مطلب را تقویت می‌کند و انتساب این کتاب به ویژه این سخنان را در مورد ابوالفضل شیبانی به ابن غضائری تضعیف می‌کند نقل خود ابن غضائری از ابوالفضل شیبانی است. در بیان افراد «جماعت» که واسطه میان شیخ طوسی و شیبانی بودند گذشت که نفر اول این گروه خود ابن غضائری است یعنی ابن غضائری صدها حدیث از ابوالفضل شیبانی نقل کرده است. امکان ندارد شخصیتی جلیل مانند ابن غضائری فردی را جاعل حدیث بداند و در عین حال از او بسیار حدیث نقل کند. بلکه کثرت نقل وی از ابوالفضل شیبانی نشان وثاقت وی است. مرحوم خزاز قمی از محدثان جلیل‌القدر شیعه نیز از شاگردان ایشان است و دست‌کم سی مورد در کتاب *کفایة الاثر* از ایشان حدیث نقل کرده است. (خزازی، ۱۴۰۱ق: ۱۱، ۲۳، ۳۰، ۷۴، ۱۲۰، ۱۴۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۱) هم‌چنین وی از مشهورترین شاگردان مرحوم کلینی است که کتاب *کافی* را نقل کرده است. (کلینی، ۱۴۲۹ق:

۱. أن الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري لم يثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفين ونسبه إلى ابن الغضائري.

المقدمة، ج ۱، ۷۴) ^۱مرحوم محدث نوری سخن جالبی دارد وی می‌گوید: شیبانی از بزرگان مشایخ اجازه است اگرچه وی را در آخر عمرش تضعیف کرده‌اند اما عملاً خلاف تضعیف عمل کرده‌اند. (نوری، ۱۴۲۹ق: ج ۲۷، ۷۲) یعنی در مقام عمل از وی نقل حدیث کرده‌اند.

کتب رجال اهل سنت نیز به شرح حال شیبانی پرداخته‌اند. خطیب بغدادی وی را متولد ۲۹۷ قمری و متوفای ۳۸۷ قمری گفته است. (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ۴۹۹) مراجعه به کتاب وی نشان می‌دهد اتهام «وَضَاعَ كَثِيرَ الْمَنَاقِيرِ» که در کتاب منسوب به ابن غضائری آمده است از سخنان مخالفان است خطیب بغدادی می‌نویسد «وكان يروى غرائب الحديث ... و كان بعد يضع الأحاديث للرافضة». (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ۴۹۹) از این رو احتمال آیت‌الله خویی که کتاب را نوشته مخالفان ما می‌داند که به ابن غضائری نسبت داده‌اند، تقویت می‌شود. اتهام خلطی که نجاشی مطرح کرده است نیز در کلام خطیب بغدادی آمده است وی می‌نویسد «وكان كثير التخليط». (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ۴۹۹) به گزارش خطیب و ابن عساکر، دارقطنی وی را تضعیف کرده است با آن که خود از وی حدیث نقل می‌کرده است. از ادامه گزارش ابن عساکر دلیل رد و تضعیف دارقطنی معلوم می‌شود. وی می‌نویسد:

قال أبوذر (عبدالله بن أحمد الهروي) إنه قعد للرافضة وأملی عليهم احاديث ذكر فيها مثالب الصحابة رضوان الله عليهم وكانوا يتهمونهم بالقلب والوضع. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۵۴، ۱۸)

یعنی چون وی مثالب صحابه را نقل کرده متهم به وضع و قلب شده است و دارقطنی با آنکه از وی حدیث نقل می‌کرده شروع به تضعیف وی کرده است. ذهبی می‌گوید: وی حافظ، عارف به فن، اخباری و مصنف بود اما روزگار به او پشت کرد. (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۶۲۵) جالب است که دلیل ادب‌ار را ذهبی از ازهری نقل می‌کند که همان ذکر فضائل و مثالب بوده است. (ابن حجر عسقلانی، ۲۰۰۲م: ج ۷، ۲۵۵) ^۲خود ازهری نقل می‌کند وی حافظ بود اما کذاب دجال بود! (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۶۲۵)

با لحاظ مطالب یادشده شکی در وثاقت شیبانی وجود ندارد. بزرگان شیعه و سنی به وی اعتماد داشته‌اند و از وی حدیث نقل کرده‌اند؛ اما راویان اهل سنت پس از اطلاع از روایات وی در مورد مثالب، شروع به تخریب وی نمودند و برخی از این جرح‌ها وارد رجال شیعه نیز شد. علامه

۱. أبو المفضل الشيباني من مشاهير تلامذة الكليني والراويين كتاب الكافي عنه، ثقة لم يثبت التضعيف بحقه.
۲. و قال أبوذر: يعني سبب ذلك أنه قعد للرافضة و أملا عليهم أحاديث ذكر فيها مثالب الصحابة.

وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر *منهج المقال* استرآبادی می گوید وی نزد من «جلیل» است. (استرآبادی، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ۲۶۰) عالمان و محدثان بزرگی چون ابن غضائری و خزاز قمی از وی حدیث نقل کرده اند. از این رو تضعیفات گفته شده در مورد وی قابل پذیرش نیست. نتیجه: راوی امای و ثقه است.

راوی سوم: ابوالحسن محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی (دهنی)

بررسی این راوی در سند شیخ صدوق گذشت و معلوم شد امامی و ثقه است.

راوی چهارم: بشر بن سلیمان نخاس

این راوی نیز در سند شیخ صدوق گذشت و معلوم شد امامی و ثقه است.

نتیجه بررسی سند شیخ طوسی

بررسی سند شیخ طوسی نشان می دهد هر چهار راوی (جماعه از ابوالفضل شیبانی از محمد بن بحر شیبانی از بشر بن سلیمان) شناخته شده هستند و وثاقت آنها را می توان ثابت کرد. از این رو سند شیخ طوسی صحیح است و جریان آمده در کتاب غیبت شیخ طوسی که عین جریان نقل شده توسط شیخ صدوق است جریانی معتبر و قابل قبول است و پذیرش این حدیث امام هادی علیه السلام هیچ مشکلی ندارد.

سند کتاب دلائل الامامه

محمد بن جریر طبری سند را چنین آورده است:

حَدَّثَنَا ابُوالمفضل مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُظَلِّبِ الشَّيْبَانِيُّ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَثَلَاثِينَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الرَّهْنِيُّ (مُجَاشِي: ۱۳۶۵ ش: ۳۸۴؛ خویی، بی تا: ج ۱۵: ۱۲۲) الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: ... فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ ... قَالَ: ... أَنَا بِبَشْرِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ ... (طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۸۹)

چنان که ملاحظه می شود این سند همان سند شیخ طوسی است بلکه این سند کوتاه تر

۱. ابی المفضل الشیبانی و عندی آنه جلیل. ناهید طیبی در کتاب پژوهشی نو درباره مادر امام زمان علیه السلام، ۶۴. سخن علامه وحید بهبهانی را به شیخ طوسی نسبت داده است که صحیح نیست. ضمیرانه نیز نمی تواند به هزار برگردد زیرا علامه در صدد این است که ثابت نماید شخصی جلیلی مانند شیبانی وثاقت حسین بن علی بن زکریا را بیان کرده است.

۲. فی التسخ: محمد بن یحیی الذهبی، تصحیف صوابه ما فی المتن.

است؛ زیرا نویسنده این کتاب مستقیماً از ابوالفضل شیبانی نقل کرده است. درحالی که شیخ طوسی با یک واسطه نقل کرده بود. از این رو تنها سه راوی در سند این کتاب وجود دارد. بررسی این سند در کتاب شیخ طوسی ثابت کرد سند حاضر صحیح و معتبر است؛ اما اشکال مهم در خود کتاب و مؤلف آن است. بر خلاف دو کتاب پیشین که در اعتبار کتاب و نویسنده و انتساب کتاب به نویسنده جای هیچ بحث و اشکالی نبود، کتاب حاضر علی‌رغم شهرت انتساب آن به فردی به نام محمد بن جریر طبری، جای بحث فراوانی دارد و شخصیت و زندگانی نویسنده و انتساب کتاب به ایشان در پرده‌ای از ابهام است.

نویسنده کتاب دلائل الامامه

وجود دو نویسنده هم نام و هم کنیه در کتب رجال روشن است. یکی ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری سنی صاحب تاریخ و تفسیر طبری (متوفی ۳۱۰ قمری). دومی ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری شیعی صاحب المسترشد معاصر مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ قمری)؛ اما آیا طبری سومی نیز وجود دارد؟ شیخ طوسی طبری شیعی را با وصف «کبیر» آورده است. (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۱۵۸) علامه مامقانی صفت «کبیر» را دلیل وجود طبری سومی می‌داند. (مامقانی، بی تا: ج ۲، القسم الثانی، ۹۱) علامه شوشتری رد می‌کند و آن را صفت و نشان جلالت قدر راوی می‌داند. (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۹، ۱۵۶) یعنی کبیر در برابر صغیر نیست بلکه به معنای بزرگمرد است. آقابزرگ نیز به طبری سومی قائل است و وی را معاصر نجاشی (متوفای ۴۵۰ قمری) و شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ قمری) می‌داند و با عنوان «صغیر» معرفی می‌کند. ایشان قرائن متعددی برای اثبات این مطلب ارائه کرده است. (آقابزرگ، ۱۴۰۳ق: ج ۸، ۲۴۱) کسی که برای اولین بار از این نویسنده نام می‌برد سیدبن طاووس است. ایشان به صورت‌های مختلف وی معرفی می‌کند: محمدبن جریربن رستم یا محمدبن رستم بن جریر یا محمدبن رستم.

مشکلی اصلی که وجود چنین نویسنده‌ای را نفی می‌کند این است که برخی روایات این کتاب با روایانی شروع می‌شود که متأخر هستند؛ یعنی مشایخ و اساتید شیخ طوسی و نجاشی (قرن پنجم) هستند. در مقابل برخی روایات با روایانی شروع می‌شود که متقدم هستند؛ یعنی معاصر قرن سوم هستند. بدیهی است یک نفر بودن مؤلف چنین کتابی ممکن به نظر نمی‌رسد. چگونه ممکن است فردی از افرادی نقل حدیث کند که حدود دویست سال میان‌شان فاصله است. نویسنده دلائل الامامه از محمدبن هارون بن موسی التلعکبری (متوفای

۳۸۷ قمری) (طبری، ۱۴۱۳ق: ۸۱).^۱ و پس از رحلت ابن غضائری (متوفای ۴۱۱ قمری) از کتابش نقل می‌کند. (همو: ۱۴۱۳ق: ۵۴۵).^۲ درعین حال از سفیان بن وکیع (متوفای ۲۴۷ قمری) ۳۱ بار روایت نقل کرده است. (همو: ۱۴۱۳ق: ۱۶۵).^۳ هم‌چنین دو بار از احمد بن منصور رمادی (متوفی ۲۶۵ قمری) روایت نقل کرده است. (همو: ۱۴۱۳ق: ۲۲۰).^۴ دو حدیث هم از هلال بن علاء رقی (متوفای ۲۸۰ قمری) نقل کرده است. (همو: ۱۴۱۳ق: ۳۹۹).^۵ وی دیدار خود را با امام حسن عسکری علیه السلام (شهادت ۲۶۰ قمری) نقل می‌کند. (همو: ۱۴۱۳ق: ۴۲۶).^۶ نقل‌های اخیر نشان می‌دهد نویسنده کتاب نمی‌تواند طبری صغیر مورد ادعای آقابزرگ باشد. هم‌چنین جمع دو نوع نقل نشان می‌دهد وی نمی‌تواند یک نفر باشد. البته مرحوم آقابزرگ می‌خواهد این مشکل را حل نماید (آقابزرگ، ۱۴۰۳ق: ج ۸، ۲۴۱) ولی پذیرفتن سخن ایشان دشوار است.

کتاب دلائل الامامه

چنان‌که آقابزرگ بیان می‌کند تا قرن هفتم از این کتاب یادی نشده است. تنها سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ قمری) از روایات آن نقل کرده است. بعد از سید بن طاووس نیز تا قرن دوازدهم باز کسی نقلی نکرده تا سیدهاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ قمری) مجدداً از آن نقل می‌کند. نام این کتاب نیز مانند نام مؤلفش مختلف بیان شده است: *الامامه، مستند فاطمه، مناقب فاطمه و ولدها، اعلام فاطمه، دلائل، دلائل الائمه و دلائل الامامه*.

ظاهراً کتاب دو جلد بوده است که جلد اول آن شامل شرح حال و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام اکنون در دسترس نیست. (صفری فروشانی، ۱۳۸۴ش: ۲۲۷) از این رو برخی احتمال داده‌اند این کتاب قسمتی از کتاب *نوادیر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة* همین مؤلف باشد.^۷

۱. حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَعُكْبَرِيُّ...

۲. نَقَلْتُ هَذَا الْحَبْرَ مِنْ أَضَلِّ بِحِطِّ شَيْخِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الْعَصَائِرِيِّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ...

۳. وَ قَالَ ابُو جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانٌ...

۴. قَالَ ابُو جَعْفَرٍ: وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورِ الرَّمَادِيِّ...

۵. قَالَ ابُو جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمَرَ هَلَالُ بْنُ الْعَلَاءِ الرَّقِيِّ...

۶. قَالَ ابُو جَعْفَرٍ: قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَرِنِي مُعْجَزَةً خُصُوصِيَّةً...

۷. برای اطلاع بیشتر از نویسنده و کتاب مراجعه شود به مقاله «طبری سوم و کتاب دلائل الامامه» محمد رضا انصاری، کیهان اندیشه، ۱۳۷۳، شماره ۵۸ و مقاله «محمد بن جریر طبری آملی و دلائل الامامه» نعمت الله صفری فروشانی، علوم حدیث، سال دهم، شماره سوم و چهارم.

به لحاظ آن چه گفته شد، هرچند سند حدیث در این کتاب صحیح و معتبر است اما به دلیل ضعف کتاب و منبع حدیث نمی‌توان آن را معتبر دانست؛ اما اگر کسی اعتبار کتاب را اثبات کند نقل دلائل الامامه نیز معتبر خواهد بود؛ البته سند جدیدی نخواهد بود زیرا همانند سند شیخ طوسی است و این جریان تنها یک سند معتبر خواهد داشت. این تحقیق را با پاسخ به یک اشکال به پایان می‌بریم.

یک اشکال و پاسخ

جاسم حسین درباره مورد سؤال بودن توثیق این جریان گفته است:

نویسندگان متقدم امامی به ویژه قمی، نوبختی، کلینی و مسعودی که معاصر شیبانی (راوی حدیث) بوده‌اند در آثار خود به این روایت رجوع نکرده‌اند. (حسین، ۱۳۸۵ ش:

(۱۱۵)

پاسخ: اولاً این یک جریان تاریخی است که بشر نخاس آن را نقل می‌کند. امام هادی علیه السلام هم تنها به ایشان فرموده است. سخنی نبوده که در مجلسی گفته شده باشد یا توسط امام علیه السلام بارها تکرار شود تا این پرسش پیش آید که چرا دیگران نقل نکرده‌اند. طبیعی است که تنها راوی این سخن از امام علیه السلام بشر نخاس باشد. ثانیاً بشر بن سلیمان هرچند خود مدعی است علوم فراوانی را از امام علیه السلام آموخته است، اما از راویان و محدثان شیعه نبوده و نقل حدیث و شاگرد پروری نمی‌کرده تا گفته شود چرا کسی این حدیث را از بشر نقل نکرده. علاوه از همین حدیث مشخص می‌شود فرد رازداری بوده است و با هرکسی سخن نمی‌گفته است. ثالثاً شیبانی ساکن روستایی در کرمان بوده و در مراکز علمی مانند قم و ری و بغداد حضور نداشته که سؤال شود چرا بزرگان شیعه این حدیث را از وی نشنیده‌اند و نقل نکرده‌اند. از آغاز حدیث هم روشن می‌شود که محمد بن بحر به زیارت رفته بوده و اتفاقی بشر را ملاقات کرده و این حدیث را نقل نموده است. دو نفر نیز این حدیث را از محمد بن بحر نقل کرده‌اند احمد بن طاهر قمی و ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی؛ بنابراین به لحاظ دوری ایشان از مراکز علمی استبعادی ندارد که بزرگان شیعه ایشان را ندیده باشند تا از وی این حدیث را نقل کنند.

علاوه بعید نیست در صورت شنیدن این حدیث هم صلاح را در نقل نکردن دیده باشند زیرا آنها معاصر غیبت صغرا بودند و نزدیکان بیت امام حسن عسکری علیه السلام هم در آن زمان زنده بودند و نقل چنین جریان‌هایی می‌توانست باعث تفتیش حکومت و ایجاد مشکل برای نزدیکان امام علیه السلام باشد.

نتیجه‌گیری

حدیث امام هادی علیه السلام در سه کتاب مرجع و دست اول آمده است و کتاب‌های بعدی از این سه کتاب نقل کرده‌اند. در میان این سه کتاب دو کتاب *کمال‌الدین* شیخ صدوق و *غیبت* شیخ طوسی معتبرند؛ اما اعتبار کتاب *دلائل‌الامامه* طبری قابل اثبات نیست. در میان دو کتاب معتبر نیز سند روایت در کتاب *کمال‌الدین* قابل تصحیح نیست؛ اما سند حدیث امام هادی علیه السلام در کتاب *غیبت* شیخ طوسی صحیح است. از این رو می‌توان گفت حدیث امام هادی علیه السلام که جریان رومی بودن ملیت مادر امام زمان علیه السلام و به اسارت درآمدن ایشان را بیان می‌کند به سند صحیح به ما رسیده است و جریانی معتبر است.

در پایان تذکر این مهم لازم است که تلاش برای اثبات صحت این حدیث هرگز برای ترفیع درجه امام عصر علیه السلام نیست یا ثابت نشدنش موجب کسر شأن امام علیه السلام نمی‌شود. عظمت شأن امام علیه السلام به دلیل مقام امامت ایشان است و کنیز یا شاهزاده بودن مادر امام علیه السلام اثری در زیاد و کم شدن مقام امام علیه السلام ندارد. چنان که مادر تعدادی دیگر از امامان کنیز بوده‌اند و هیچ جای نقص و عیبی نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *لسان المیزان*، محقق: عبدالفتاح أبوغدة، بی جا: دارالبشائر الإسلامية، اول، ۲۰۰۲ م.
- ابن داود حلی، حسن بن علی، *الرجال (لابن داود)*، تهران: دانشگاه تهران، اول، ۱۳۴۲ ش.
- ابن عدی، ابواحمد جرجانی، *الکامل فی ضعف الرجال*، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود/ علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمية، اول، ۱۴۱۸ ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ دمشق*، محقق: عمرو بن غرامة العمروی، بی جا: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ ق.
- ابن غضائری، احمد بن حسین، *الرجال (لابن الغضائری)*، محقق: محمدرضا حسینی، قم: دارالحديث، اول، ۱۳۶۴ ش.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری، اول، ۱۳۸۵ ش.
- _____، *عیون أخبار الرضا (ع)*، مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، اول، ۱۳۷۸ ق.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمة*، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، دوم، ۱۳۵۹ ش.
- استرآبادی، محمد بن علی، *منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال*، محقق: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، اول، ۱۴۲۲ ق.
- امین، محسن، *اعیان الشیعة*، محقق: حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، اول، ۱۴۰۳ ق.
- انصاری، محمدرضا، *طبری سوم و کتاب دلائل الامامه، کیهان اندیشه*، شماره ۵۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۳.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، گردآورنده: احمد بن محمد حسینی، بیروت: دارالأضواء، سوم، ۱۴۰۳ ق.
- حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)*، مترجم: محمد تقی آیت اللهی، تهران: امیرکبیر، سوم، ۱۳۸۵ ش.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *خلاصة الأقوال فی معرفة احوال الرجال (رجال العلامة الحلی)*، مصحح: محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف: دارالذخائر، دوم، ۱۴۱۱ ق.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم الأدباء (ارشاد الأریب الی معرفة الأديب)*، محقق: احسان

- عباس، بيروت: دارالغرب الإسلامي، اول، ١٤١٤ق.
- _____، معجم البلدان، بيروت: دارصادر، دوم، ١٩٩٥م.
- خزاز رازي، على بن محمد، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، مصحح: عبداللطيف، حسيني كوه كمرى، قم: بيدار، ١٤٠١ق.
- خصبي، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت: البلاغ، ١٤١٩ق.
- خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد، محقق: بشار عواد معروف، بيروت: دارالغرب الإسلامي، اول، ١٤٢٢ق.
- خويى، سيدابوالقاسم، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرجال، بى جا: بى نا، بى تا.
- _____، موسوعة الإمام الخوئى، محقق: يزوهشگران مؤسسه احياء آثار آيت الله العظمى خويى، قم: مؤسسه احياء آثار الإمام الخوئى، اول، ١٤١٨ق.
- ذهبي، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محقق: عمر عبدالسلام التدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، دوم، ١٤١٣ق.
- شوشترى، محمدتقى، قاموس الرجال، محقق: مؤسسه النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، مؤسسه النشر الإسلامى، دوم، ١٤١٠ق.
- صفرى فروشاني، نعمت الله، محمد بن جرير طبرى أملى و دلائل الامامه، علوم حديث، شماره ٣٧-٣٨، پاییز و زمستان ١٣٨٤.
- صفدى، خليل بن ايبك، الوافى بالوفيات، احمد الأرنؤوط و تركى مصطفى، بيروت: داراحياء التراث، ١٤٢٠ق.
- طبرى أملى صغير، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامة (ط الحديثه)، محقق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسه البعثة، قم: بعثت، اول، ١٤١٣ق.
- طبرى، نجم الدين، حديث شناسى مهدويت (مادر امام زمان عليه السلام)، انتظار موعود، شماره ٢، زمستان ١٣٨٠.
- طوسى، محمد بن حسن، امالى طوسى، محقق: مؤسسه البعثة، قم: دارالثقافة، اول، ١٤١٤ق.
- _____، رجال طوسى (الابواب)، مصحح: جواد قيومى اصفهانى، قم: مؤسسه النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسه، سوم، ١٣٧٣ش.
- _____، فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، مصحح: عبدالعزيز طباطبايى، قم: مكتبة المحقق الطباطبائى، اول، ١٤٢٠ق.

- طیبی، ناهید، پژوهشی نودرباره مادرامام زمان علیه السلام، قم: بوستان کتاب، اول، ۱۳۹۲ش.
- کشی، محمدبن عمر، رجال الکشی «اختیار معرفة الرجال» (مع تعلیقات میرداماد الأسترآبادی)، مصحح: مهدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۳۶۳ش.
- کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، محقق: دارالحدیث، قم: دارالحدیث، اول، ۱۴۲۹ق.
- مازندرانی حائری، محمدبن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، اول، ۱۴۱۶ق.
- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، بی جا: بی نا، اول، بی تا.
- نجاشی، احمدبن علی، رجال نجاشی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۳۶۵ش.
- نعمانی، محمدبن ابراهیم، کتاب الغیبه، تهران: مکتبه الصدوق، اول، ۱۳۹۷ق.
- نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران: فرزند مؤلف، اول، ۱۴۱۴ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، محقق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، اول، ۱۴۲۹ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی